

## خانه من کجاست؟

فاطمه کلوانی



قسمت آخر

زهره کودکش را در شرایطی بسیار سخت دنیا آورد. در حالی که از يك طرف جنگ و فضای جنگی بر همه جا سایه افکنده بود از طرف دیگر رژیم جدید اسلامی با سرکوب شدید هر مخالفتی، جامعه را به استیصال می کشاند. واقعا نوشتن و توضیف آن سالهای وحشتناک کاری بس دشوار است، قلم و لغات نمی توانند آن رنجی را که کودکان و بخش های ضعیف جامعه در آن دوره متحمل شدند را بیان کند.

چند سالی گذشت و زهره با همه سختی های زندگی سعی میکرد بخاطر دو پسرش بسازد، او شجاعانه مشقات روزمره زندگی را بر دوش داشت و به تنهایی آنها را از سر راهش برمیداشت. اما تنها مساله ای که او را بشدت نگران کرده بود بی آینده گی کودکانش و قوانین ضد زن جمهوری اسلامی بود. او هیچ چشم انداز روشنی برای کودکانش در ایران نمی دید و خود نیز هر روز بیشتر بخاطر محدودیتهای زیاد احساس خفگی میکرد. تنها این مساله بود که توان و انرژی زهره را میگرفت.

اما زندگی زهره در دیداری اتفاقی رنگی دیگر گرفت. او بعد از سالها دوستی را ملاقات کرد که تازه از خارج کشور برگشته بود. این زن که از دوستان قدیمی و صمیمی زهره بود بعد از اینکه با زندگی سخت زهره آشنا شد پیشنهاد کرد که زهره با دو پسرش به خارج کشور مهاجرت کنند. او فکر میکرد که در خارج کشور این مشکلات عظیم سبکتر است و زندگی مطمئن تری در انتظار کودکان زهره خواهد بود. این پیشنهاد برای زهره که هر روز با بن بست های بیشتری در زندگی اش در ایران مواجه میشد روزنه ای بود به روشنائی.

زهره دیگر تصمیم خودش را گرفته بود هدف این شد که به هر قیمتی بخاطر آینده بچه ها به خارج کشور برود. لذا هر چه داشت را فروخت و پول لازم برای سفر را فراهم کرد. او به همراه دو کودکش از ایران خارج شد بدون اینکه پول کافی داشته باشد و با زبان انگلیسی را خوب بلد باشد. او بعد از چند روز به سوئد رسید و تقاضای پناهندگی کرد. او زندگی سخت تحت قوانین اسلامی در جامعه ای

## فقر و گرانی و تاثیرات آن بر وضعیت کودکان

مصاحبه نشریه کودکان مقدمند با عبدال گلپریان



**کودکان مقدمند:** وضعیت گرانی و فقر در ایران بشدت در حال وخیم شدن است، آمارهای ناقص دولتی خبر از بیست میلیون نفر که زیر خط فقر هستند خبر میدهد اما کمتر در رابطه با تاثیرات فقر بر کودکان صحبت میشود، خواستیم نظر شما را در این باره بدانیم؟

**عبدال گلپریان:** بله آمار 4 سال قبل را چیزی در حدود 10 میلیون نفر اعلام کردند. یعنی هر سال دو نیم میلیون نفر. این را هم نمیشود زیر خط فقر نام نهاد بلکه امروز دیگر باید گفت بیش از 20 میلیون نفر در معرض گرسنگی قرار دارند. هیچ آماری هم در سیستم این حکومت واقعی نیست بیشتر از اینها را باید در نظر گرفت.

ادامه صفحه ۳

## به کمپین علیه اعدام کودکان پیوندید!

از طرف نهاد کودکان مقدمند کمپینی بر علیه اعدام کودکان و نوجوانان در ایران توسط رویا بحرینی در شهر فرانکفورت آلمان آغاز شده است. بیش از ۱۵۰ کودک و نوجوان در زندانهای رژیم اسلامی محکوم به اعدام شده اند از این تعداد اسامی ۷۰ نفر مشخص است اما متاسفانه مشخصاتی از دیگر محکومین به اعدام در دسترس نداریم. همینجا همه شما را فرا میخوانیم که به این کمپین پیوندید و به هر شکلی که میتوانید برای رهایی این کودکان و نوجوانان بکوشید. با ما تماس بگیرید تا این تلاشها و فعالیتهای قدرتمندتر پیش رود.

از طریق لینک زیر میتوانید پتیش کمپین را امضا کنید:

<http://www.thepetitionsite.com/petition/435265899>

## روز جهانی کتاب کودک

امیر توکلی



روز دوم آوریل در دنیا به روز جهانی کتاب کودک اختصاص دارد. نامگذاری این روز بمناسبت تولد هانس کریستین آندرسن است که یکی از مهمترین نویسندگان قرن نوزدهم است و داستان هایش به چندین زبان ترجمه شده و میلیونها نفر در سراسر دنیا داستانهایش را خوانده اند.

این روز معمولا در کشورهای مختلف با برگزاری نمایشگاههای کتاب با استقبال وسیع تمام اقشار مردم مواجه میشود. اما در کشوری مانند ایران به دلایل مختلف روز جهانی کتاب کودک آن جایگاه و آن اهمیت را دارا نیست. این به دلیل این نیست که مردم ما به کتاب و کتابخوانی کودک بی علاقه هستند بلکه این معضل مهم زمینه هایی کاملا سیاسی دارد و به رژیم اسلامی کاملا مربوط است.

مدتی پیش با یکی از مسئولین کتابخانه ای در شهر استکهلم سوئد صحبت میکردم، از او سوال کردم که آمار شما از کتابخوانها و مقدار زمانی که هر نوجوان و کودک کتاب میخواند، چیست. آماری که او عنوان کرد برای من تعجب آور بود. او گفت که سالانه هر نفر ۵۵ کتاب از کتابخانه ما قرض میگیرد. اگر این

زندگی شاد، امن و خلاق حق مسلم کودکان است!

**ادامه: خانه من کجاست**

خفقان زده که بی مها مردم را سرکوب می کند را برای مراجع دولتی در کشور سوئد تشریح کرد و اینها را دلایلی برای پناهندگی اش از دولت سوئد دانست. اما اداره مهاجرت سوئد این دلایل را رد کرد و حکم به اخراج زهره و کودکش به ایران داد. مسئولین سوئدی می گفتند که دلایل شما قانع کننده نیست و باید به ایران برگردید.

زهره که فکر میکرد در سوئد همه سختی ها تمام میشود و بچه ها از آرامش برخوردار خواهند شد، متوجه شد که اینجا هم باید با سختی ها بجنگد اما به ایران بازنگردد.

او تصمیم گرفت که مدتی بشکل مخفیانه زندگی کنند تا شاید قوانین سختگیرانه سوئد تغییر کند. این تنها راه ماندن و جنگیدن با مشکلات بود.

اما نتیجه زندگی مخفی قبل از هر چیز بر روی بچه ها تاثیر مخرب داشت. دو پسر زهره دیگر نتوانستند به مدرسه بروند و ادامه تحصیل شان در سوئد متوقف شد. از طرف دیگر در خانه ای کوچک که آدرس اش قانونی نبود زندگی را شروع کردند.

زهره دوباره کار طاقت فرسا را شروع کرد و همزمان مصرانه بدنال اقامتشان بود.

زهره و کودکش نه در ایران از زندگی انسانی برخوردار بودند و نه در سوئد.

ظاهرا در هیچ کجای این دنیا تامین زندگی انسانی کودکان در اولویت هیچ دولتی نیست. دولتهایی مانند جمهوری اسلامی که بشکلی عریان و آشکارا ضد انسان و ضد کودک اند و دولتهایی دیگر مانند دولت سوئد که با قوانین بسیار سختگیرانه پناهندگی زندگی کودکان را اینچنین نابود می کند.

واقعا خانه زهره و کودکش کجاست. پایان

تعداد کتاب را تقسیم بر روزهای سال کنیم تقریباً هر کودک و نوجوان يك کتاب در هفته میخواند. بباد آوردم آماری را که مدتی پیش مطبوعات ایران در مورد مدت زمان کتابخوانی درج کرده بودند، در آن روزنامه نوشته شده بود هر ایرانی در سال فقط چند دقیقه مطالعه می کند.

اصلاً قابل مقایسه نیست يك فرد سوئدی هر هفته يك کتاب میخواند و يك فرد ساکن ایران چند دقیقه در سال. از مسئول کتابخانه در این مورد نظرش را پرسیدم می گفت ما سوئدی ها فرهنگ کتابخوانی داریم.

اما بنظر ما این فرهنگ کتابخوانی زمینه هایی سیاسی و اجتماعی دارد و ربطی به سوئدی بودن ندارد.

مهمترین معضل در ایران که باعث عدم استقبال جامعه از کتاب میشود وجود رژیم اسلامی است. رژیمی که با ایجاد فقر و گرسنگی جامعه را به فقر برده است و اکثر خانواده ها در فکر سیر کردن بچه ها و تامین فوری ترین نیازها هستند، لذا کتاب به امری لوکس تبدیل شده است. از طرف دیگر سانسور شدید مدرنیسم، دانش و انتقاد، سدی در برابر چاپ کتاب در ایران است. بخش اعظم کتابهای چاپ شده در طی سی ساله اخیر کتابهای مذهبی، اخلاقی و سطحی بوده است در کنار اینها وجود بیش از ده میلیون نفر بی سواد در جامعه که حتی نمی توانند اسم خود را بنویسند را نیز باید اضافه کرد. کودکانی که جایی برای زندگی ندارند، کودکان خیابانی، کودکانی که باید تمام روز کار کنند و والدینی که آخر شب با تنی خسته و شرمنده با دستی خالی به خانه بر میگردند، کتاب و کتابخوانی را به امری لوکس و دست نیافتی تبدیل کرده است.

باید چنان شرایطی در جامعه ایران ایجاد شود که همه کودکان و کل جامعه بتوانند بدون سانسور و بدون اینکه مشکل مالی داشته باشند بسادگی به هر کتابی که مایلند دسترسی یابند.

این امر البته با سرنگونی رژیم اسلامی و ایجاد جامعه ای که مبنایش انسان دوستی و فرهنگ اش کودکان مقدمند است، میسر می باشد.

## دبیر کودکان مقدمند کریم شاه محمدی

barnenforst@hotmail.com  
Tel: 0046-708526716  
Fax: 0046-706199054  
Address: Barnen Först  
Box 48  
151 21 Södertälje  
Sweden

سردبیر

نشریه فارسی

امیر نوکلی

tavakoli@hotmail.com

سردبیر

نشریه سوئدی

افسانه وحدت

afsanehvahdat@yahoo.se

نشریه فارسی هر ۱۵ روز و نشریه به زبان سوئدی ماهانه منتشر میشوند و از طریق سایت کودکان مقدمند در دسترس میباشند

**کودکان مقدمند را در شهر و یا کشور خود تاسیس کنید!**

اگر شما هم به مشقات کودکان فکر می کنید، اگر شما هم معتقد هستید که این دنیا را میتوان امن تر، زیباتر و قابل تحمل تر برای کودکان کرد، پس به ما پیوندید.

نهاد کودکان مقدمند سازمان همه کسانی است که زندگی بهتری را شایسته کودکانمان میدانند. با فعالیت متشکل و هدفمندمان میتوانیم دنیای بهتر برای کودکانمان بسازیم.

**به کودکان  
مقدمند پیوندید!**



## سال اصلاح الگوی مصرف، بخشنامه محرمانه

### آموزش و پرورش

سایت ایران خبر: بعد از صحبت های خامنه ای در مورد زدن و کم کردن باز هم بیشتر امکانات مردم، در این بین در یکی از جالب ترین بخش نامه های صادره از سوی وزارتخانه های مختلف وزارت آموزش پرورش به سرکردگی علی احمدی طی بخش نامه ای به مدارس سراسر کشور خواهان اصلاح الگوی مصرف شده است.

در این بخش نامه که به مدارس سراسر کشور و به ویژه مدارس استان و شهر تهران ابلاغ گردیده است

از مدیران مدارس خواسته شده است تا در جهت اجرایی شدن دستور خامنه ای لامپ های راهرو و کلاسهای درس مدارس روشن نشوند! یا از هرجفت لامپ مهتابی يك عدد و یا به صورت يك در میان روشن شود. در این بخش نامه از مدیران مدارس خواسته شده است به هیچ وجه از کاغذ برای چاپ امتحان و یا جزوه های آموزشی استفاده نشود. مدیران مدارس موظف شده اند تا مانع از استفاده از بخاری و کولر یعنی دستگاه های گرم کننده و خنک کننده جز در موارد بحرانی و حاد گردند.

بر اساس این برنامه هرگونه برنامه ی تفریحی، آزمایشگاهی و گردش علمی ممنوع شده است. به نظر می رسد آموزش و پرورش که با وجود ارتباط با حدود نیمی از جامعه ی ایران یعنی حدود 20 میلیون دانش آموز و خانواده های آنها محروم ترین وزارت خانه کشور محسوب می شود برای خوش خدمتی جناب وزیر به خامنه ای از ابتدایی ترین امکانات نیز با این دستورالعمل محروم خواهد شد.

**کودکان مقدمند:** کودکان ضعیف ترین بخش جامعه هستند و دولت هیچ مسئولیتی در قبال آنها بر عهده نگرفته است و به تنها چیزی که فکر نمی کند زندگی کودک است باید واقعا چه کرد که مساله کودک به صدر مسائل جامعه کشیده شود؟

**عبد گلپریان:** اینکه چکار باید کرد راستش باید بگویم که برای نجات هستی و زندگی کودکان از این همه درد و رنج چکار نباید کرد؟ خیلی کارها می شود و می توان کرد. حکومت اسلامی از بدو پیدایش خود مهمترین مسئولیتش تباهی زندگی میلیونها انسان در این مملکت و در راس آن موقعیت کودکان بوده است. در ستوال قبلی اشاره کردم که راه حل ریشه ای برای پایان دادن به گرسنگی و فقر و نجات کودکان از جهنم اسلامی تنها با بزیر کشیدن این حکومت میسر است اما برای نزدیکتر شدن به خلاصی جامعه و زندگی کودکان از شر فقر و فلاکت و از طاعون حکومت اسلامی، باید تلاش و مبارزه ای صد چندان را به پیش برد. فعالین و نهادهای مدافع حقوق کودک در ایران مسئولیت مهمی برعهده دارند. این نهادها می توانند و باید مسئله کودکان را به صدر مسائل جامعه بکشانند. بسیج و سازماندهی جنبش دفاع از حقوق کودک در ایران کار هر روزه ما و فعالین و نهادهای مدافع حقوق کودک است که می خواهد به این سیه روزی و به این جنایت علیه کودکان پایان دهد. ابزار کشاندن مسئله کودک به صدر مسایل جامعه، تلویزیون کودکان مقدمند است. مردم و فعالین مدافع حقوق کودک می توانند و باید از این تریبون، سازماندهی خویش حول این رسانه و برای دفاع از حقوق کودکان از آن حمایت و نهایت استفاده را در جهت آن بعمل آورند. بزرگترها، فعالین عرصه های مختلف اجتماعی، مدافعین حقوق کودکان، باید از خود بپرسند تا کی باید ناظر این تباهی باشند؟ من روی خطایم به انسانهای شریف و آزادیخواهی است که با دیدن و شنیدن فلاکت تحمیل شده بر زندگی کودکان دلشان بدرد میاید. این است که می خوام بگویم: مردم، پدر و مادرها، کارگران، دانشجویان، مدافعین حقوق کودکان، شما در قبال سرنوشت و آینده کودکان مسئول هستید. تاریخ هیچگونه بی توجهی ما در قبال وضعیت کودکان در ایران تحت حاکمیت این رژیم ضد کودک را بر کسی نخواهد بخشید. کودکان خودشان قادر نیستند که از حقوق خود دفاع کنند. این امر وظیفه بزرگترهایی است که نمی خواهند بیش از این ناظر تباهی هر روزه کودکان باشند. وظیفه ما نهاد کودکان مقدمند است که داریم برای تغییر وضع کودکان می جنگیم. ما بعنوان حزب کمونیست کارگری و برای سرنگونی این نظام و جلادان حافظ این سیستم تلاش می کنیم تا به این جهنم پایان داده شود. بیائید به این تلاش انسانی بپیوندد. با ما همراه شوید. باید برای هر ذره تغییر در وضعیت کودکان تلاش کرد اما برای بدست آوردن این ذره ها باید به کل موجودیت این هیولای ضد کودک تعرض کرد. در هر حال می خواهیم بگویم نباید آرام و بی صدا ناظر پرپر شدن کودکان بود. امروز میلیونها مردمی که از این فلاکت جانشان به لب رسیده است صاحب یک کانال تلویزیونی شبانروزی هستند، تاریخ مبارزات مردم در ایران هیچگاه چنین امکان مهمی را نداشته است. از همین طریق می توان کاری کرد که مسئله کودکان در صدر مسایل جامعه قرار گیرد و افکار عمومی مردم را نسبت به آن بشدت حساس کرد و سازمانها و نهادهای مدافع حقوق کودک و مستقل از دولت را برای دفاع از حقوق کودک در سطح وسیعی تاسیس کرد.

**کودکان مقدمند:** میگویند که اوضاع در همه جای دنیا اینطور است خواستم از تجربه خودتان بگویند که در فنلاند زندگی می کنید آیا واقعا کودکان به دلیل گرانی و بیکاری و فقر والدین

### ادامه: فقر و گرانی و تاثیرات آن

همانطور که شما اشاره کردید هیچگاه و در هیچ جایی از تاثیرات ویرانگر فقر بر زندگی و سرنوشت کودکان صحبتی به میان نمی آید. اولین اثرات فقر و فلاکت، قبل از هر کس دامن کودکان را می گیرد. بلاخره بزرگترها به شیوه های مختلف و بنا به تناسب سن و سالشان توان این را دارند که با خود را تحمل پذیر نشان دهند و با به خاطر اینکه بزرگتر هستند به گونه ای با آن دربیفتند، اعتراض یا اعتصابی نکنند اما برای کودکان اینطور نیست. کودک توان اعتراض به وضع موجود را ندارد. کودک به این کاری ندارد که مشکل از کجاست بلکه می خواهد نیازمندبپایش جواب بگیرد. گرسنه نگه داشتن شکم کودک را باید جزئی از جنایات علیه بشریت در دنیای کودکان به حساب آورد. این فشار و این فقر و تنگدستی اثرات مخرب خود را بر تحصیل، روابط اجتماعی با همکلاسی ها، بی معنی شدن بازی، شادی و نشاط آنان خواهد گذاشت. اثرات مخرب روحی و فکری فقر بر کودکان در سنین بزرگسالی همچنان باقی می ماند. اگر بخوایم صحبتیم را خلاصه کنم باید بگویم که بر بستر فقر و نداری، تمامی مصائب و فلاکتهای متعدد اجتماعی بر می خیزد از جمله کودکان کار و خیابان، کودکان و اعتیاد، تن فروشی، تجاوز باندهای سود جو که سرشان به حاکمیت وصل است و خلاصه هزار و یک درد و فلاکت دیگر که امروز ما آنرا در سایه 30 سال حاکمیت اسلام و حکومت سرمایه داری اسلامی که بر کل جامعه و در قدم اول نسبت به کودکان اعمال می شود می بینیم.

**کودکان مقدمند:** آیا واقعا نمی توان گرانی و فقر را مهار کرد، این چه پدیده ای است که ظاهرا حتی دولتی به قلدری جمهوری اسلامی هم از پس آن بر نمی آید؟ مسیب واقعی واقعا چیست؟

**عبد گلپریان:** تا زمانی که مشتی انگل و سرمایه دار و آیت الله های میلیاردر بر سر کار هستند مهار کردن فقر و گرانی ممکن نیست. موجودیت حکومتی ضد کودک و ضد انسان یعنی تولید فقر و گرسنگی. فلاکت موجود با کل این سیستم و قوانین ضد بشری حاکم بر جامعه عجین شده است. با جارو کردن این جانبان و برقراری یک حکومت آزاد، برابر و سوسیالیستی است که نه تنها فقر و گرسنگی ریشه کن خواهد شد بلکه می توان جامعه ای را بنا کرد که کودکان با کلمه ای بنام فقر احساس بیگانگی کنند. جمهوری اسلامی ذاتا از پس فقر بر نمی آید موجودیت خودش فقر زا است. جمهوری اسلامی به این خاطر از پس فقر بر نمی آید که اولاً حکومتی سرمایه داری است که اساس و بنیادش بر کسب سود و استثمار طبقه کارگر پایه ریزی شده است. بدتر و خشن تر از آن اینکه این حکومت بر اساس قانون کثیف و کپک زده هزار و چندین ساله اسلام حتی کودکان را به بردگی، گرسنگی و تباهی کنشانیده است. برای تداوم جهنمی که برقرار کرده است و با آباد کردن زندانها و اعدام و کشتارهای انسانی که لب به اعتراض بگشاید، روز بروز بر آمار گرسنگی و تمامی مصیبتهای اجتماعی می افزاید. در حالیکه اگر همین جامعه دست ما باشد ( که تلاش می کنیم با قدرت و پشتوانه مردم و کارگران آنرا بدست بگیریم ) می توان جامعه ای ساخت که با اتکا به ثروتی که در این مملکت هست، به این بربریت پایان داده و سعادت و خوشبختی را برای جامعه و زندگی کودکان، تضمین و متحقق کنیم و نه تنها این بلکه الگویی برای کشورهای دیگر جهان باشد. چنانکه گفتم مسیب واقعی و متهم اصلی این جنایت علیه کودکان، حکومت سرمایه داری و مفتخورهای اسلامی هستند. این را دیگر امروز خود کودکان فقر زده و کودکان کار و خیابان هم از همه بهتر می دانند که چه سیستم و چه قوانین گنبدیده ای این وضعیت را بر میلیونها کودک حاکم کرده است.

## به سئوالات و کنجکاوی کودکان در باره خدا و انواع باورهای مذهبی چگونه باید پاسخ داد؟

### عبدل کلیریان

درک و شناخت از دنیای کودکان اندکی پیچیده است. پیچیده از این نظر که مسایل و مشغله های بزرگسالان با آنچه که کودکان به آن می اندیشند و فکر می کنند، متفاوت است. از طرفی هم شناخت از دنیای کودک برای بزرگسالانی که دغدغه مسایل کوک مسئله شان است پیچیده نیست چرا که بزرگسالان خود دورانی چنین دنیایی را تجربه کرده اند. علم روانشناسی از این رو کمک می کند که با رجوع به دوران کودکی و اینکه مسایل و مشغله ها، ابهامات و ناروشنی ها و اینکه چه سئوالاتی برایشان مطرح بود و یا اینکه نسبت به چه پدیده هایی کنجکاو بودیم، می تواند تا حدودی پاسخ درست و متناسب با کنجکاوی ها و سئوالات امروز کودکان را داشته باشیم. اما فقط این کافی نیست. پی بردن به کنه دنیای کودکان مستلزم بررسی از شرایط و موقعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مناسبات حاکم بر جامعه، و تاثیر آن بر سرنوشت و زندگی کودکان، چه در جامعه و به طبع آن در میان خانواده و انطباق این بررسی با علم روانشناسی، جامعه شناسی و بلاخص روانشناسی کودک است که به ما کمک می کند تا به دنیای کودکان راه یابیم و با نگرشی انسانی پاسخ متناسب با سئوالات کودک را ارائه دهیم با این مقدمه کوتاه به اصل موضوع بپردازیم.

قبل از رجوع به بررسی دنیای کودکان در حوزه روانشناسی، چنانکه گفته شد این مناسبات حاکم بر زندگی کودک در جامعه است که نه تنها بر شکل دادن به دنیای کودکان بلکه بر کل جامعه تاثیر تعیین کننده دارد. اما با اندکی انتزاع از این تاثیرات، به خود سئوالات و ابهامات کودکان نگاهی بیاندازیم.

کودک روزانه و حتی هنگامی که در رختخواب به استراحت می پردازد، تمام مشاهدات و شنیده های روزمره را همچون فیلمی بر پرده سینما در ذهن خویش بگردش در می آورد. بر مواردی از این مشاهدات و شنیده های روزانه مکت می کند و مواردی دیگر را همچون یک امر عادی می نگرد. اینجاست که بر آنچه که مکت کرده است سیل سئوالات و چراهای بسیاری در ذهنش نقش می بندد و همچنین در تلاش است تا از بزرگترها و یا با بهره گیری از تجارب کوچک و کودکانه خود پاسخ آنها را بگیرد.

در میان این مشاهدات و شنیده های روزانه از طریق صوت و تصویر، پیدایش و هستی را در درون ذهن خود به مجادله می کشد. کودکی را در نظر بگیریم که مداوما دنبال یافتن پاسخ به ناروشنی هایش است. یکی از این ناروشنی ها برای کودک دانستن این است که آیا خدائی که روزانه آسمش را از زیان بزرگترها می شنود ولی قادر به دیدن و لمس کردن آن نیست، چه چیزی است؟ و چگونه می تواند به گرفتن پاسخ خود دست یابد؟

یکی از مهمترین روشها برای یافتن پاسخ صحیح برای کودک این است که او را با منطق لمس کردن و دیدن آشنا کنیم. کودکان قبل از اینکه با مذهب، خدا یا هر گونه باور خرافی دیگری مسموم شوند، در همان ایام کودکی شناخت خود را بطور عینی از طریق مشاهده یا دیدن و همچنین لمس کردن پدیده ها می فهمند. این یک توان داده شده است که برای هر انسانی در دوران کودکی نقطه اتکایی برای شناخت و یافتن

زندگی شان مثل کودکان ایران است، نقش دولت کدام است آنجا هم دولت سرمایه داری حاکم است؟

**عبدل کلیریان:** ببینید کشورهای سرمایه داری غربی و بویژه بعد از فرو پاشی دیوار برلین، با شعار نظم نوین جهانی اعلام کردند هر کس باید دستش به کلاه خودش باشد. با پیروزی سرمایه داری بازار آزاد در آن دوره، پدیده دولت رفاه را کنار گذاشتند و بسیاری از دستاوردهای کسب شده بتدریج باز پس گرفته شد. سرمایه داری، سرمایه داری است. ذات و خصلت نمای نظم سرمایه داری در هر گوشه ای از دنیا یکی است. اما دولتهای سرمایه داری غربی ناچار هستند که به دستاوردهای رفاهی مردم که با مبارزات طولانی و تاریخی در این جوامع بدست آمده است و به قانون تبدیل شده است پاسخگو باشند. در کشورهای غربی دولتها مدعی دمکراسی هستند و بسیاری از خواستههای اجتماعی، فرهنگی، رفاهی و غیره به قانون تبدیل شده است. تامین و پاسخگویی به نیازمندیهای دنیای کودکان در کشورهای غربی و تحت تاثیر مبارزات تاریخی مردم، سالهاست که به نرم و سنتهای متعارفی تبدیل شده است. بر این اساس اگر حتی در خانواده، کودکی با خشونت مواجه شود قبل از هر کس دولت مسئول و پاسخگوست. اینها با مبارزه بدست آمده و دولت سرمایه داری ملزم شده که در کنار استثمات وحشیانه ای که از گرده طبقه کارگر بعمل می آورد، ناچار به تن دادن به این دستاوردها است. از نظر ما و از نظر توقع و انتظارات انسانی در همین جوامع غربی باید بگویم که به هیچ وجه رضایت بخش نیست. در غرب نیز با بهانه های مختلفی چون بحران و غیره دارند دستاوردهای تاکنونی مردم را قیچی می کنند. می خواهیم بگویم که اگر جامعه غربی با این مبارزه توانسته است دستاوردها و امکاناتی را بدست آورد اما نظم سرمایه و دولتهای سرمایه داری غربی تلاش می کنند با بلعیدن این دستاوردها بحرانهایشان را تسری بخشند. در همین مقیاس موقعیت کودکان در غرب و در مقایسه با موقعیت زندگی کودکان در ایران قطعاً تفاوتها بسیاری دارد.

در جایی همچون ایران که در محاصره مشتکی دزد، جنایتکار، قاتل و آدمکش قرار دارد، حکومتی دیکتاتور ضد انسان و ضد کودک دارد حکم می راند. در نتیجه و در سایه چنین حکومتهایی نظیر جمهوری اسلامی، معلوم است چه بلایی بر سر کودکان می آید. میراث حکومت سرمایه داری اسلامی برای کودکان در ایران، نه تنها فقر و گرسنگی بلکه کودکان را اعدام می کند، زنان را همچون انسان محسوب نمی کند، نمی توان آن انتظاری را که در مورد سرمایه داری کشورهای غربی هست، این انتظار را هم از اوباشان عهد عتیق و از گور برخاسته داشت. دولت در جایی مثل ایران نه تنها نقش و مسئولیتی را در قبال زندگی جامعه و مردم بر عهده نداشته و ندارد بلکه بر عکس مشتکی باند سیاهی 30 سال است برای تباهی زندگی مردم و بویژه کودکان انجام وظیفه کرده اند و همچنان سر گرم دزدی، چپاول و اعدام کودکان و زنان هستند. سران این حکومت برای ادامه موجودیت خود به این جنایات علیه انسانیت نیازمندند. در ایران تحت حاکمیت این جانپان و قوانین ضد بشریشان، نمی توان حتی گفت که حکومتی وجود دارد. اینها مشتکی قاتل و طالبان هایی هستند که با کشتار، زندان و اعدام و با تحمیل فقر و گرسنگی بر مردم به دزدی و چپاول دسترنج مردم و کودکان مشغولند. این حکومت متعفن اسلامی خدا و قرآن را باید از صحنه زندگی جامعه ایران جارو کرد و سران آنرا باید بعنوان جنایتکارترین مهره های تاریخ معاصر در ایران به محاکمه کشید.

اسم خدا و اینکه او نیز بارها این اسم را از زبان همکلاسی‌های دیگرش و با حالت ترسی که در وجود آنان پدیدار می‌شود و آنرا شنیده و دیده بود، به میان آمد. در بازگو کردن این مسئله بود که انزجار خود را از غم و غصه، اندوه و اخم کردن نشان داد. او ادامه داد و گفت همکلاسی‌های من و پدر و مادرهایشان را دیده است که در این مکان درخود فرو می‌روند و گفت که من از این بدم می‌آید. گفت شنیده‌ام که در کلسیا از چیزی به اسم خدا صحبت می‌کنند و همه بچه‌ها ازش می‌ترسند. اگر چیز ترسناکی در کلسیا هست چرا بچه‌ها را می‌برند آنجا که بترسانند؟ گفت این خدا کیست؟ که روزهای یکشنبه بعضی‌ها می‌روند با او حرف می‌زنند؟ پرسیدم آیا از همکلاسی‌های شنیده‌ای که او را دیده باشند؟ گفت بزرگترها هم نمی‌توانند ببینند که کی هست و کجا زندگی می‌کند.

ادامه صحبت‌هایمان بر سر دیدن و لمس کردن، قضیه لیوان و ارتباط آن با خدا که همکلاسی‌ها و پدر و مادرهایشان هم نمی‌توانند مثل لیوان بهش دست بزنند و ببینند تناقض مسئله را تا حد زیادی برایش نمایان ساخت. در این سطح از گفتگوی ما روش لمس و دید مجدداً بکار گرفته شد و پیرامون وجود یا عدم وجود خدا به همین منوال ادامه داشت که اگر کسی پدیده یا چیزی را نتواند ببیند یا نتواند لمس کند، دلیلی ندارد به این پدیده ساخته شده و غیر واقعی باور کند.

چیزی که در این گفتگوهای دو نفره ما برآیم جالب بود این بود که دخترمان در گوش دادن به صحبت‌های من و یا اظهار نظرهای خود در رابطه با مذهب و خدا، نشان می‌داد که احساس ابهام و یا تردید را در خود ندارد و به نوعی با اعتماد بنفوس در این باره صحبت می‌کرد. یکی از دلایل اصلی این عدم ابهام این بود که تا این مقطع سنی ذهن او عاری از خرافات بود. انگار از ابتدای بحث مربوط به لمس و یا دیدن لیوان، خود را به یک نگاه علمی و منطقی از بررسی پدیده‌ها به گونه‌ای تجربی مجهز کرده بود و این را بارها من شاهد بودم. وقتی کلاس هفتم بود برایم تعریف کرد که معلم آنها در درس تاریخ به مذاهب مختلف سه گانه و خدای یکتا اشاره کرده است. معلم از دختر ما می‌پرسد می‌توانی بگویی خدا کی است؟ او در جواب می‌گوید من این خدائی را که شما می‌گوئید تا زمانیکه نتوانم با چشم‌های خودم ببینم و بهش دست بزنم، نمی‌شناسم و باوری هم به آن ندارم. در همین رابطه از او پرسیدم خوب معلم در واکنش به این جواب تو چی گفت؟ در پاسخ گفت: هیچی نگفت و اظهار نظری نکرد. بهش گفتم به نظر تو آیا سکوت معلم دال بر حقانیت و درست بودن پاسخ تو نبود؟ با شوقی در چشمانش لبخندی زد و با غرور تمام سری تکان داد و من هم با تمام وجود بغلش کردم و بوسیدمش، توانایی و جسارتش را ستودم.

بعد از گذشت چند سال و از آنجا که دختر ما با همان همکلاسی متولد افغانستان دوستی صمیمانه‌ای با هم داشتند، احوالش را پرسیدم و گفتم که راستی از زرمناه چه خبر؟ آیا همچنان روسری اش را به سر می‌زند؟ گفت که گاهی می‌زند ولی خودش هم زیاد دوست ندارد او عادت کرده اما در منزل اصلاً استفاده نمی‌کند و گفت یکبار در جشن تولد من اصلاً به سر نزده بود.

برای کودکان و نوجوانانی که در مورد وجود یا عدم وجود خدا کنجکاو هستند، آشنا کردن آنها به روش‌های واقعی و تجربی و در ابتدای امر و در سنین کودکی که هنوز دانستنی‌های علمی، نظری و تئوریک برای کودکان سنگین است، در نتیجه متکی کردن به دیدن و لمس کردن پدیده‌ها در دادن شناختی تجربی و برای واکنش‌پذیری شدن آنها در مقابل این هیولا بسیار موثر است اما همین رویه را نمی‌توان به تناسب رشد سنی و فکری کودکان همچنان ادامه داد. دیدن و لمس کردن تنها سرآغاز و مقدمه‌ای برای متکی کردن آنان به ابزار است که

پاسخ به کنجکاو‌های هایش است. بد نیست که همین پرسه را بعنوان یک تجربه شخصی در این اینجا بازگو کنم. بازگو کردن این داستان واقعی شاید بتواند آنچیزی را که باید توضیح دهم و بشکافم بهتر بیان کند.

زمانی که دخترمان ساعاتی از روز را در مهد کودک می‌گذراند، با مربی مهد کودک از قبل صحبت کرده بودم که ما مذهب نداریم و شما هم روزهایی که بچه‌های مهد کودک را به کلسیا می‌برید به من اطلاع دهید که دخترمان را به منزل ببریم. دورانی هم که پا به مدرسه گذاشت همین مسئله را با مدیر مدرسه مطرح کردم و آنها نیز بنا به تعهدی که در مقابل مسئولیت و سرپرستی کودکان توسط پدر و مادرها دارند، جواب مثبت دادند. البته چنین طرحی از طرف نظام آموزشی همین کشورهای اروپایی، در واقع یک نوع سرمایه‌گذاری از طرف سیستم و نظام سرمایه‌داری حاکم در انطباق با مذهب و باز تولید این تشریک مساعی مابین سرمایه و مذهب بعنوان ارکانی که مکمل بقای یکدیگرند قرار دارد.

شروع مدرسه مقطعی بود که می‌بایست من در این باره او را بیشتر به ابزار دیدن و لمس کردن متکی می‌کردم. با بیان ساده‌ای و با آوردن مثالهایی در مورد اشیاء و پدیده‌ها، با همدیگر به صحبت کردن پیرامون آنها می‌پرداختیم. مثلاً یکی از مثالها برای کمک به تفهیم موضوع این بود: ( البته این روش شکل یک سرگرمی و بازی را هم در خود داشت) از او پرسیدم که آیا این لیوان را می‌بینی؟ جوابش این بود، آری. گفتم اگر به آن دست بزنی لمسش می‌کنی؟ باز هم جواب مثبت بود. پرسیدم خوب حالا تو به این باور داری که این یک لیوان است یا نه؟ جواب، آری معلومه که باور دارم این یک لیوان است. می‌توانی بگویی از کجا این باور را به وجود این لیوان پیدا کردی؟ آری. خوب برای من بگو چگونه؟ برای اینکه من می‌بینمش و بهش هم دست زدم که این همان لیوانی است که باهات نوشیدنی‌ها را می‌خوریم. آفرین به این دختر با هوش. عکس این مثال را هم به اجرا درآوردیم که او عدم باور خود را ابراز داشت.

بعد از گذشت مدتی و قبل از اینکه با داستان خدای نا موجود ویا با خرافات مذهبی در مدرسه یا در میان همکلاسی‌ها آشنا شود، و اینکه چرا او در این مراسم‌ها شرکت ندارد و در عوض به کلاس نقاشی و کاردستی می‌رود، لازم بود که بر سر این مسئله با هم صحبتی داشته باشیم و به تناسب سن و سالی با آنچه که خود نیاز به شناخت از آنرا داشت متکی باشد. عدم شرکت او در چنین برنامه‌هایی در واقع صورت مسئله صحبت‌های ما بود و از سونئی سنووال برانگیز بود که داستان رفتن به کلسیا چیست؟. می‌بایست از تجمع در کلسیا و اینکه چرا کودکان را به آنجا می‌برند توضیح مختصری میدادم. توضیح این بود که دنیای زندگی کودک باید بدور از آنچه که بزرگترها به آن اعتقاد دارند و اسمش مذهب است دور باشند. کودکان باید تا زمانی که به سن قانونی می‌رسند از اعتقادات و باورهای بزرگترها که با علم و دانش امروز در تضاد است آغشته نشوند. و آنگاه که کودک به سن قانونی رسید می‌تواند با شناخت و مطالعه به آنچه که خود علاقمند است بپردازد. داستان لیوان و موجودیت عینی آن را می‌بایستی با آنچه که در کلسیا کودکان را به "پدیده‌ای" ناموجود و غیرعینی آموزش می‌دهند مختصر توضیح می‌دادم. او به یکی از همکلاسی‌های هایش که در افغانستان متولد شده اشاره کرد و اولین چیزی که توجه دخترمان را به این همکلاسی‌اش جلب کرده بود روسری او بود. مسئله روسری یکی از سنوالات او بود. نظرش را پرسیدم. در جواب گفت این پارچه که روی سر می‌گذارند چیز خوبی نیست. اینجا بود که مسئله مذهب،

برادرشان Jose که آنزمان کمتر از ده سال داشتند، زمانیکه Carmen و Antonia زندانی شده بودند. مجبور بودند از خودشان دفاع کنند، Maria با فرض اینکه ممکن است مادرش برای آخرین بار دخترش را دیده باشد در سال 1993 در یک برنامه تلویزیونی ویژه گم شده ها از مردم برای یافتن او کمک خواست. و به طور شانس‌آفرین Antonia پیدا شد. بعدها بود که Antonia پی برد مادرش در زندان برگه ای ای را امضا کرده بود مبنی بر اینکه دخترش را به یک هم زندانی هنگام ترخیص تحویل دهد. قانون زندان مبنی بر اینکه هیچ بچه بالای سه سال نباید با مادرش نگهداشته شود - البته بشرطی که دختر بعد از آزادی مادر از زندان به او باز گردانده شود. در عوض بچه اش به زوجی که او را به ونزوئلا برده بودند اهدا شده بود یا فروخته شده بود. والدین جدید Antonia او را که هنوز نوجوان بود با خود به ونزوئلا برده بودند و نهایتاً نامش را برای انطباق با نام خود تغییر داده بودند Carmen هم اسم دخترش را قبل از دستگیری به Antonia تغییر داده بود به این امید که از غضب ضد

کمونستی فاشیست‌ها محفوظ بماند. اینها تمام چیزهایی اند که Carmen توانست در آن مدت کوتاه قبل از مرگ به دخترش بگوید. در هنگام بازبازی مادر و دختر، والدین فلاپی اش مرده بودند اما به نظر می‌رسد که Antonia نسبت به آنها کینه ای در دل ندارد چون می‌داند آنها زندگی بسیار راحتی در مقایسه با سایر خواهران و برادرش برای او فراهم کرده بودند. حسادتی که خواهر بزرگش Maria نسبت به او دارد شاهدهی بر این مدعاست. من هنگام مصاحبه با Antonia در آن خانه فکس‌کنی در Sarria de Ter Catalonia تصویر سایه وار Maria را روی دیوار دیدم که بیرون از اتاق کنار پنجره فالگوش ایستاده بود Maria. برای دیدن دخترش و نوه هایش و سایر بستگان به اینجا آمده بود Maria. دوست ندارد خواهرش درباره گذشته با بیگانگان حرف بزند و حسودانه در برابر رازهای خانوادگی گارد می‌گیرد. به طور مثال او محل دفن پدرشان را به Antonia نمی‌گوید، با این استدلال که فقط او که فقر و بیچارگی را بعد از سالهای جنگ داخلی کشیده است، حق دارد روی قبر پدرش دسته گل بگذارد.

چنین احساسات پیچیده ای میان خواهر و برادرها و بستگان درباره حوادث جنگ داخلی و پیامدهایش در تمام خانواده‌ها در سرتاسر اسپانیا دیده می‌شود. دلیل اینکه چرا این دوره از تاریخ اسپانیا برای مدتی طولانی کمتر مورد توجه قرار گرفته است، به باور Antony Beevor مورخ و مؤلف کتاب نبرد اسپانیا یک دلیل سیاسی است. او در این باره می‌گوید: «چیزی که جالبه تعداد زیادی از خانواده‌های اسپانیا با سابقه سیاسی متفاوت، مثلاً شوهر چپرگا با همسری از جناح راست. و به همین سبب درباره چنین مسائلی دور میز ناهار یکشنبه‌ها، معمولاً حرفی به میان نیامده است.» Beevor بر این باور است که بحث عمومی درباره چنین رویدادهایی برای مدت زمانی طولانی کنار گذاشته شده

دیکتاتوری ژنرال فرانکو 30 تا 40 هزار کودک از مادرانشان بزور جدا شده باشند. مادرانی که بسیاری از آنها بخاطر هواداری از جمهوری زندانی شده بودند. این بچه‌ها به تیم خان‌ها یا زوج‌های طرفدار رژیم فاشیستی به منظور پاک کردن کامل هویت شان تحویل داده می‌شد، اسامی شان تغییر داده می‌شد و زیر تعلیمات ایدئولوژی راست و دگم‌های مذهبی قرار می‌گرفتند، بنحوی که اگر زمانی خانواده‌هایشان را پیدا کردند، نسبت به آنها کاملاً بیگانه بمانند. در حالیکه سیاست‌های مشابه ربودن سیستماتیک کودکان و آموزش آنها با دروغ و تبلیغات مذهبی در رژیم‌های نظامی آرژانتین، گواتمالا و السالوادور اعمال شده است، در کشورهای مزبور از دیر باز دادگاه‌ها و کمیسیون‌های حقیقت‌یاب دنبال افشا و مجازات عاملان این جنایات بوده‌اند. اما در اسپانیا روند افشای آنچه بر سر کودکان آمده است - همانند کشف گورهای دسته‌جمعی - به تازگی بحث‌های دردناک و عمیق ایجاد کرده است.

بخشی از این تأخیر به علت گذشت طولانی ایامی است که این جنایات در آن روی داده و گره‌گشایی از مشگل را با مشکل روبرو می‌سازد. علاوه بر این وضعیت خاص سیاسی کشور آنچه را که بهبودی حافظه تاریخی نامیده شده است را به جایی رسانده است تا ادامه این بحث‌ها از حیطة عمومی برچیده شود و به بحثی کاملاً خصوصی یا آکادمیک تبدیل شود.

چیزی که درباره «کودکان ناپدید شده فرانکو» نامشخص است، تعداد کسانی است که هنوز زنده‌اند و دنبال بستگان خود می‌گردند. در ادامه فعالیت‌های چند ساله ژانویه امسال Garzon درخواستی به دادگاه‌های منطقه ای اسپانیا فرستاده است تا به عنوان یک فوریت به کودکانی کمک شود که اکنون مانند Antonia بازنشسته شده‌اند و همچنین به خانواده‌هایی که می‌خواهند حقیقت روشن شود قبل از اینکه این اسناد زنده از بین بروند.

Garzon تقاضای نمونه برداری DNA از افرادی کرده است که دنبال خانواده‌های خود می‌گردند و بر این باور است که پرونده بچه‌های ربوده شده باید مثل یک ضرورت تاریخی نگهداری شود. این به معنی حفظ آثار جنایات ضد انسانی بدون هیچ محدودیت قانونی است. آزمایش DNA باید روی تمام افرادی صورت گیرد که دنبال هویت خانوادگی خود هستند و همچنین بر روی افرادی که بر این باورند که هویت آنها از زمان کودکی تغییر یافته است. از بسیاری جهات Antonia خود را خوشبخت می‌پندارد چرا که پس از 50 سال جدایی از مادرش، آنها بالاخره همدیگر را بازپیدا کردند البته مادرش 18 ماه بعد از دنیا رفت. هنوز علیرغم پایان نسبتاً خوش Antonia این احساس دوگانه بیگانگی را درباره مادرش دارد، که ما درباره اش صحبت کردیم، روشن است که فرانکو به هدف خود یعنی بیگانگی روحی بچه‌ها از کمونیست‌ها رسید. حالا هم Antonia دوست ندارد نامی را که مادرش در بچگی روی او گذاشته بود بخاطر آورد Pasionaria که برای ادای احترام به رهبر کمونیست جنگ سوبیل Dolores Ibarruri که به Pasionaria مشهور بود، روی بچه اش گذاشته بود.

Antonia با تلخی می‌گوید: «من بر این باورم که اگر مادرم واقعاً دلش می‌خواست، می‌توانست مرا زمانی که هنوز بچه بودم پیدا کند، «او می‌توانست» اما فراموش می‌کند زمانی که مادرش در اواسط سالهای 40 از زندان آزاد شد، مانند سایر زندانیان جمهوریخواه زندگی پر مسکنتی داشته بود، و آزادی او برای کار، رفت و آمد و پرس و جو بطور جدی محدود شده بود. بالاخره مادر و دختر همدیگر را با تلاش‌های خواهر بزرگترش Maria پیدا کردند Maria. با خواهرش Dolores و

#### ادامه: به سوالات و کنجکاوای کودکان ...

قادر شوند بوسیله آن پوچی خرافه‌ها را در سئوالات و کنجکاوهای خود دریابند. اما به تناسب رشد جسمی و فکری کودک این شناخت بتدریج می‌تواند وارد مراحل بالاتری که قابل پذیرش و هضم باشد تغییر کند. به نسبت این رشد فکری و سنی و شناخت و آشنایی آنها در سنین بالاتر و زمانی که کودکان به مرحله نوجوانی قدم می‌گذارند، دادن تصویری علمی از پیدایش جهان هستی و متکی کردنشان به شناختی علمی از داده‌های هستی، قدرت شناخت واقعی را ممکن و ساده‌تر می‌سازد.

است. او می افزاید: « وقتی که با زخمهای عمیق ملی روبرو هستیم ، آن را باندپیچی می کنیم. این کار برای مدت زمانی کوتاه خوب است، اما بالاخره باید این پانسمان را به آرامی باز کرد و مسائل را ترجیحاً در متن تاریخی و نه سیاسی مورد بررسی قرار داد.» مانند بسیاری از مردم اسپانیا ، Beevor بر این باور است که تلاشهای کنونی Garzon برای مطرح کردن چنین مسائلی قبل از اینکه بوسیله دادگاهها از آن فوتبال سیاسی بسازند ، بمنزله شوت کردن آن در دورانی است که اسپانیا در قطب بندی ضعیف سیاسی قرار دارد. اسپانیا هنوز از پیامدهای انفجارات قطار توسط بنیادگرایان اسلامی در سال 2004 رنج می برد. حملات تروریستی گروه Eta ادامه دارد و خواست خودمختاری محلی در حال رشد است. در ضمن بحران جهانی اقتصادی هم قوز بالا قوز شده است.

Gustavo de Arestegui سخنگوی حزب مردمی محافظه کاران کشور می گوید: « چرا سعی کنیم تمام این مشکلات را حالا به دادگاه بکشیم؟ چه کسانی حاضرند بعد از این همه سال پرونده را به دادگاه ببرند؟ نود ساله هایی که بیرون از مجازات کیفری قرار می گیرند؟ تمام سران سلسله مراتب قدرت رژیم فرانکو از بین رفته اند. اجازه بدهید تاریخ خود قضاوت کند.» Montserrat Armengou مستند ساز تلویزیونی شبکه 3 بارسلون که همراه همکارش Ricard Belis و یکی از مورخان مشهور به نام Ricard vinyes مشترکاً فیلمی درباره کودکان گمشده فرانکو ساخته اند و کتابی هم در این باره نوشته اند ، نظری متفاوت با نظرات Arestegui دارد: « اظهارات اینچینی یکی نکته اصلی را نادیده می گیرند. هیچگاه زمان مناسبی برای برای کشف حقیقت درباره گذشته این کشور نیست. اما هر بیشتر تأخیر کنیم، مسائل سخت تر می شوند چون آنهایی که مستقیماً تحت تأثیر این جنایات قرار گرفتند و چیزی در این باره می دانند، دارند از دست می روند.» یکی دیگر از درخواست های Garzon به دادگاهها در سال جاری این است که رؤسای دادگاههای محلی ، فوراً بیانات شاهدان زنده بچه هایی که از مادرانشان در زندانهای فرانکو بزور جدا شدند، قبل از اینکه این شاهدان عینی بمیرند جمع آوری گردد. یکی از این افراد Trinidad Gallego است که ما او را در سن 95 سالگی در آپارتمانش در مرکز بارسلون ملاقات کردیم . او بروشنی درباره اتفاقاتی سخن می گوید که بهنگام زندانی شدنش با مادرو مادر بزرگش در یک سری از زندانهای زنان بعد از جنگ داخلی در مادرید بر سر شان آمده است. Trinidad به عنوان پرستار و قابله شاهد تولد بسیاری از نوزادان در زندان بوده است. اگر چه تعداد کمی از آنها را به یاد می آورد، چه درباره متولدین زندان و چه بچه هایی که همراه مادر خود زندانی شدند. او می گوید : « من چیزهایی دهشتناک در زندان دیده ام ، بچه ها بیشتر اوقات از مادرانشان گرفته می شدند و تمام مادران می دانستند که بزودی بچه هایشان را قبل از اینکه سه سالشان بشود برای همیشه از آنها می گیرند. اولویت بر مغزشویی بچه ها بود تا وقتی بزرگ شدند، والدینشان را به خاطر نیاورند.»

از سالهای اولیه دهه چهل بعد بسیاری از بچه های زندانیان به یتیم خانه هایی منتقل شدند که « خانه کمک اجتماعی» نامیده می شدند . گفته می شود این خانه ها الگو برداری از خانه هایی بود که در آلمان نازی برای بچه ها ساخته بودند. به والدین این بچه ها درباره پیامدهای بعدی فرزندانشان چیزی گفته نشد. به موجب قانون ، تغییر نام بچه ها چیزی اجباری بود و چنین بچه هایی از هر گونه حقی بعد از تغییر نام محروم می شدند Ricard vinyes ، مورخ یتیم خانه ها را « کمپ های متمرکز برای بچه ها » می نامد او می گوید : « بچه هایی که در چنین جاهایی زندگی کرده اند از مجبور کردنشان برای خوردن استفرغ وول خوردن در میان لباس های ادرار آلود که

دور سرشان پیچیده بودند سخن می گویند Victoriano » . Cerezuelo یکی دیگر از قربانیان است. او به عنوان یک کودک در بخش زنانه یتیمخانه ای در Zamorra نگهداشته می شد و تنها با نام کودک شماره 910- بی پدر و مادر ثبت شده بود. روز 15 آوریل 1944 هم به عنوان روز تولدش ثبت گردید، در حالیکه ممکن است روزها یا ماهها از تولدش گذشته باشد. وقتی که 5 ساله بود، خانواده کشاورزی او را پیش خود بردند. اما بعد از 7 سال دوباره به پرورشگاه برگشت، زمانیکه مرد کشاورز زنش را کتک زده بود و زن خود را در چاه انداخته بود Victoriano می گوید: « بعد از آن حادثه در یک روزنامه محلی آگهی دادم تا پدر و مادرواقعی ام را پیدا کنم. نتیجه اش این بود که یک کشیش مرا تا حد مرگ کتک زد. به راهبه بهم گفت: اون گه را هر چه بیشتر بهم زنی بیشتر بومی ده Victoriano «این ماجرا را در 64 سالگی اش تو یک آپارتمان در مادرید برایم تعریف کرد. در طول مصاحبه او مدام انگشتانش روی یک عکس سیاه و سفید از خودش در ایام بچگی سر می خورد.» من فقط می خواهم پیش از اینکه بمیرم ، بدانم پدر و مادرم کی بودند.»

Uxena Ablana که بیشتر دوران کودکی را از این یتیم خانه به آن یکی سپری کرده است ، می داند پدر و مادرش کی بودند. مادرش زیر شکنجه ناسیونالیست ها برای گرفتن اقرار درباره شوهرش کشته شده بود. پدرش همزمان بخاطر دادن ماشینی به جمهوریخواهان هنگام جنگ داخلی در زندان بود . Uxena هنوز هم تمام سرودهای فالانژها را به یاد دارد که با صدای طبل در همان دوران کودکی تو مغزش فروبرده بودند. او می گوید: « من هیچ کلمه ای برای توصیف آنچه بر ما گذشت ندارم، با ما مثل یک سگ ولگرد رفتار می شد. ما را کتک می زدند و مرتب به ما توهین می شد. ما را مجبور می کردند که لباسهای فالانژها را بپوشیم و سلام نظامی بدهیم Uxena » . حالا 79 سال دارد و من او را در محل زندگی اش در Santiagi de Compostela فرانکو ملاقات کردم. او می افزاید: « من کودک گمشده در آن خانه ها نگذاشتند آنچه که می توانستم بشوم. آنها مرا برضد پدر و مادرم و برضد جامعه اسپانیا مغزشویی نمودند » . در سن 18 سالگی که Uxena توانسته بود پرورشگاه را ترک کند ، دنبال پدرش را گرفته بود و او را که تازه از زندان آزاد شده بود پیدا کرده بود . اما آن دو نسبت به هم کاملاً بیگانه بودند و بزودی تماسشان را با هم قطع کردند Uxena . ضمن اینکه همسرش از یادآوری و بازگویی خاطراتش دل خوشی ندارد - می گوید: « مجبور بودم برای مدت زمانی طولانی درباره آنچه بر من گذشت ، ساکت باشم و من هنوز احساس یک زندانی دارم در جامعه ای که نمی خواهد درباره گذشته اش حرفی بزند » . با در نظر گرفتن مشکلاتی که Antonia ، Uxena ، و Victoriano بسیار دیگر با آن مواجه بوده اند و هنوز هم به عنوان کودکان ناپدید شده فرانکو با آنها روبرو هستند ، به اندازه کافی در چشمان Garzon و Armengou برای دنبال کردن تلاشهایشان و طبقه بندی کردن این جنایات تحت عنوان جنایت علیه بشریت ، رضایت دیده می شود Fernando Magan . وکیل یک مؤسسه مربوط به جنایات فرانکو، امیدوار است که پرونده راچنانچه دادگاههای اسپانیا توجه لازم به مسأله نکنند به دادگاه حقوق بشر اروپا و دادگاه بین الملل ببرد. او می گوید . « در خصوص وقایع دوران فرانکو، عدالت تنها به منزله مجازات عاملان این جنایات نیست، بلکه کمک به این قربانیان است تا تمام حقایق را درباره گذشته خود و عزیزانشان بدانند.»

برای کسانی که می گویند زمان ورق خوردن این صفحه از تاریخ اسپانیا فرا رسیده است ، این گفته Uxena به اندازه کافی گویاست : « قبل از اینکه صفحه ای از تاریخ را برگردانیم ، باید بدانیم چه چیزی در آن صفحه نوشته شده است. متأسفانه ما در اسپانیا هنوز در حال جنگ کلمات و احساسات.»

## کودکان ربوده شده

نوشته: Christine Toomey

ترجمه: سیف خدایاری

توضیح مترجم: نوشته زیر بخشی از تاریخ اسپانیا را در دوران فرانکو بازگو می کند. این جنایات برای مقابله با کمونیسم و انسانیت روی داده است. نمونه این جنایات در بسیاری از کشورها و از جمله ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی روی داده است و هنوز هم روی می دهد. ترجمه این گزارش را به نگار یکی از دانش آموزانم که انشاهایش را با رؤیای بازگشت پدر - یکی از قربانیان بی نام و نشان قتل عام 67 می نوشت و هنوز هم در رؤیای او بسر می برد، تقدیم می کنم.

در دوران حکومت ژنرال فرانکو در اسپانیا دهها هزار نفر از بچه های اسپانیایی از خانواده هایشان بزور جدا شدند و تحویل هواداران فاشیست فرانکو برای امر مغزشویی داده شدند. این کودکان حالا پیر شده اند و می خواهند حقیقت زندگی گذشته شان را قبل از اینکه برای همیشه از بین برود افشا کنند. تنها خاطره ای که Antonia Radas از پدرش دارد و قریب هفتاد سال مانند یک کابوس دورانی به سراغش می آید، لحظه مرگ پدرش است.

Antonia یک بچه کوچک در آغوش مادرش Carmen است. هر دو از پنجره غذاخوری زندان، جایی که پدرش Antonio نگهداشته می شود نگاه می کنند. جلادان زندان او را کنار یک دیوار استوار نگهداشته اند. جلادها حلقه می زنند. دخترک یک لکه قرمز را که در حال گسترش است روی پیراهن پدرش می بیند. بازوهایش در هوا تکان می خورند. گلوله دیگری از میان دستش می گذرد.

Antonia فکر می کند بعد از این ماجرا، او و مادرش از زندان فرار کرده اند. اما Carmen و کودک دو ساله اش بزودی دستگیر می شوند. آنها قبلاً هم دستگیر شده بودند. به همین خاطر پدرش تسلیم شده بود با این امید که ممکنه آنها از زندان آزاد شوند. اما آنها از خانواده های Rojo یعنی سرخ ها بودند - پشتیبانان کمونیست جمهوری برگزیده دوم که در طول بربریت سالهای 1936 تا 1939 توسط نیروهای ناسیونالیست تحت فرماندهی ژنرال Francisco Franco در هم کوبیده شد. بنابراین آنها باید مجازات می شدند. این واقعه مربوط به سالهای پایانی جنگ بود و انتقام گیری نیروهای ژنرال از جمهوریخواهان مغلوب بشدت در جریان بود.

Antonia حالا 71 سال دارد و در Malaga زندگی می کند. قسمت اعظم خاطرات دوران کودکی اش روشن است و بسیاری از آنها به اندازه کافی قشنگ اند. او می گوید: «من مثل یک شاهزاده بزرگ شدم. لباس ها و اسباب بازیهای قشنگی داشتم، به علاوه مدرسه خوب و کلاس پیانو هم می رفتم». تنها وقتی من از او درباره مادرش Carmen سؤال کردم، حافظه اش دوباره بهم می ریزد. او می گوید: «یادمه که مادرم لاغر بود و لباس سفید می پوشید. چیز بیشتری نمی دانم. من نمی خواهم هیچی از او بدانم، چون او منو ترک کرد». این داستانی است که والدین قلابی اش که او را بزرگ کرده اند بهش گفته اند، وقتیکه Antonia هفت سالش بوده. یک روز گریه کنان از مدرسه بر می گردد، چرا که یکی از بچه ها در مدرسه به او گفته بود: «تو بچه این آقا و خانم نیستی، چون تو فامیلت با آنها یکی نیست Antonia» می گوید: «آنها به من گفتند که مادرت تو را رها کرده است. اما ما تو را مثل دختر خودمان دوست داریم و نمی خواهیم چیز بیشتری در این مورد بررسی. من هم دیگر چیزی نپرسیدم». در آن زمان فرهنگ سکوت و رازداری بر اسپانیا مسلط شده

بود. نه تنها بر جنوب، زادگاه Antonia، بلکه بر تمام اسپانیا. این واقعه مربوط به سالهای اولیه دیکتاتوری فرانکو بود که تخمین زده می شود، علاوه بر کشته شدن 500 هزار بچه و زن و مرد در جنگ داخلی، 60 تا 100 هزار نفر از جمهوریخواهان در زندان توسط حکومت ژنرال ها از بین رفته اند و یا اعدام شده اند. حتی بعد از مرگ فرانکو در 1975 سؤالات کمی درباره رویدادهایی که اسپانیا را بمدت 50 سال در ماتم فرو برد پرسیده می شد. برای تسریع امر دموکراسی در کشور، حقیقت زیر فرش پنهان می شد.

به جانشینان فرانکو قول داده شده بود که هیچکس تحت تعقیب و یا حتی بازخواست جنایاتی که مرتکب شده اند قرار نخواهد گرفت. سال 1977 یک قانون امنیتی تصویب شد که بموجب آن هیچکس از دو طرف درگیر نزاع های خونین مورد بازپرسی و حتی توجه خاص قرار نخواهد گرفت. توافق ضمنی در بین اسپانیایی ها که درباره گذشته چیزی گفته نشود، رفته رفته شکل قانون نانوشته ای بخود گرفته بود pacto de olvido. یا بسته فراموشی. این توافق تا همین اواخر که گورهای دسته جمعی قربانیان رژیم فرانکو کشف و حفاری شدند، تقریباً رعایت می شد. سال 2000 تعدادی از بازماندگان این جنایات به خود آمدند و در تلاش بودند تا عزیزان گم شده خود را بازابند. وقتیکه در سال 2004 دولت سوسیالیست Jose Luis Rodriguez Zapatero سر کار آمد قرارداد ننگین «فراموشی گذشته» کنار نهاده شد. هنگام کمپین انتخاباتی اش قول داده بود که ترکیب سیاسی کشور بین چپ و راست را بهم خواهد زد و مرتباً تکرار می کرد که پذیرش از فرماندهان جمهوریخواهان بوده که توسط ارتش فرانکو اعدام شده بود.

سال 2006 Zapatero برای یادآوری هفتادمین سالگرد کودتای فرانکو، به منظور تسهیل کشف و حفاری گورهای دسته جمعی جمهوریخواهان، با باز کردن پرونده ها و آرشیوها که قبلاً مسدود شده بودند، قانون پر سرو صدا «حافظه تاریخی» را مطرح ساخت. علاوه بر این قانونی صادر کرد - بعدها بر اثر بحث های تند و تیز سیاسی اندکی رقیق شد - که بموجب آن مجسمه ها و یادبودهای فرانکیست ها از اماکن عمومی برجیده شدند. او همچنین کمیته ای برای تبعیدیان سابق، زندانیان سیاسی، بازماندگان قربانیان تشکیل داد تا بتوانند میزان خسارت ناشی از زندان و مرگ توسط رژیم فرانکو برآورد کنند و همچنین آن وقایع را با الصاق صفت «بی عدالتی» ثبت کردند. البته بعداً این موضوعات در باتلاق قوانین فرو رفت. پاییز گذشته تلاشهای Baltasar Garzon یکی از عالیترین قضات اسپانیا، برای تحقیق درباره 100 هزار پرونده «به زور کنار گذاشته شده» جنایات دوران فرانکو، با دیوار سخت دیوان عالی کشور مواجه گردید، با این استدلال که طبق قوانین 1977 چنین مسائلی در حوزه کار دادگاهها قرار نمی گیرد! در حال حاضر کارشناسان قانونی مشغول بررسی این مسأله هستند که آیا چنین جرائمی طبق قوانین بین المللی هم تعریف شده اند یا نه؟ از سوی دیگر این تلاشها با محدودیت های دولتی روبرو می شوند. از دادگاههای محلی خواسته شده است که اطلاعات درباره ناپدید شدگان حوزه خود را جمع آوری کنند، در حالیکه بیشتر آنها به قتل رسیده اند و در میان ما نیستند.

به کمک مشاجرات قانونی اینچینی است که یکی از ناشناخته ترین فصول تاریخ اندوهناک اسپانیا شکل می گیرد، اما نه برای مردگان بلکه برای بازماندگان این جنایات. برای کسانی مانند Antonia Radas که امروزه به عنوان «کودکان ناپدید شده فرانکو» شناخته می شوند.

تخمین زده می شود در دوران جنگ داخلی و سالهای اولیه